

ابومالک اشعری

او مسلمان شد و با پیامبر همنشینی داشت و همراه ایشان جنگ کرد و از آن حضرت روایت کرده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از یحیی بن عبدالعزیز ازدی، از عبدالله بن نعیم ازدی، از ضحاک بن عبدالرحمان بن عزرب از ابوموسی اشعری ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) برای ابومالک اشعری رایت فرماندهی سوارانی را که به تعقیب قبیله هوازن می‌رفتند بست و او را فرمان داد آنان را به هر کجا می‌گیرند تعقیب کند.

عوف بن مالک اشجعی

پیش از جنگ حنین مسلمان شد و در جنگ حنین شرکت کرد و رایت قبیله اشجع به روز فتح مکه همراه او بود، او به هنگام خلافت ابوبکر به شام کوچ کرد و در شهر حمص ساکن شد و تا آغاز حکومت عبدالملک بن مروان زنده بود و به سال هفتاد و سه درگذشت. کنیه‌اش ابو عمرو بوده است.

ثوبان برده آزاد کرده رسول خدا (ص)

از مردم سرات و کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است، گویند اصل او از قبیله حمیر بوده و اسیر جنگی شده است و پیامبر او را خریده و آزاد فرموده است، ثوبان تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت در خدمت ایشان بوده و پس از آن به شام رفته و در حمص ساکن شده است، یکی از خانه‌های وقفی حمص در اختیار او بوده است.^۱ ثوبان در همان شهر به سال پنجاه و چهار به هنگام حکومت معاویه درگذشته است.

۱. ابن اثیر در اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۴۹ می‌نویسد، ثوبان در رَمْلَه و حمص و مصر برای خود خانه ساخته و در فتح مصر حضور داشته است، و سپس چند روایت از ثوبان آورده است.

سهل بن حنظلیه

پدرش عمرو بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه است و مادرش از خاندان تمیم قبیله حنظله است و سهل را به مادرش نسبت داده‌اند و به او ابن حنظلیه گفته‌اند، در جنگ احد و خندق و دیگر جنگهای رسول خدا همراه ایشان بوده است، سپس به شام رفته و ساکن دمشق شده و در همان شهر درگذشته است.

شداد بن اوس

بن ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عامر بن عمرو بن مالک بن نجار برادرزاده حسان بن ثابت شاعر است، او به فلسطین کوچ کرد و آنجا ساکن شد و به سال پنجاه و هشت در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان در نود و پنج سالگی همانجا درگذشت، او را در فلسطین بازماندگان و فرزندانادگانی است که در بیت المقدس اند، او را عبادت و کوشش در آن راه بوده و گاه از کعب الاحبار روایت کرده است.

فضالة بن عبید

بن نافذ بن قیس بن صهبیه بن اصرم بن جحجبا بن کلفة بن عوف بن عمرو بن عوف از انصار است. در جنگ احد و خندق و همه جنگهای دیگر رسول خدا همراه بوده است و سپس به شام کوچ کرد و ساکن دمشق شد و آنجا خانه ساخت و به روزگار معاویه بن ابی سفیان قاضی دمشق بود و به روزگار معاویه در همان شهر درگذشت و او را اعقابی است.

ابو ابی

نامش عبدالله و پسر عمرو بن قیس بن زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار از شاخه خزرج انصار است، او پسر همسر عبادة بن صامت بوده است، پدرش و برادرش قیس

در جنگ بدر شرکت کردند، ابوابی در بدر شرکت نکرده است، مادر او أم حرام دختر ملحان است که خاله انس بن مالک بوده است، ابوابی به شام رفت و ساکن بیت المقدس شد و اعقاب او در آن شهر باقی اند و او گاهی از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

قیصة بن عقبه از سفیان از منصور، از هلال بن یساف، از ابو مثنیٰ حمصی از ابوابی که پسر همسر عبادة بن صامت است ما را خبر داد که می گفته است * در محضر رسول خدا نشسته بودیم، فرمود به زودی امیرانی خواهند آمد که چیزهایی آنان را چنان سرگرم می دارد که نماز را در وقت خود نمی گزارند و آن را به تأخیر می اندازند، هان! که شما نماز را در اول وقت بگذارید، مردی پرسید که ای رسول خدا! سپس با آنان نماز بگذاریم؟ فرمود آری.

عبدالرحمان بن ثبیل

بن عمرو بن زید بن نجدة، از خاندان عمرو بن عوف انصار است، او ساکن شام شده است و از حضرت ختمی مرتبت روایت می کند که از شتابان سجده کردن و سر برداشتن از سجده - که مانند نکل زدن کلاغ بر زمین باشد - و از بر زمین نهادن ساعدها در سجده نهی فرموده است.

عمیر بن سعد

بن عبید بن نعمان بن قیس بن عمرو بن زید بن أمیه از خاندان عمرو بن عوف است. پدرش سعد که همان سعد قاری است در جنگ بدر شرکت کرده است، عمیر بن سعد افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) داشته و از ایشان روایت کرده است. عمر بن خطاب پس از سعید بن عامر بن جذیم او را والی حمص کرد.

عمرو بن عبسة

بن خالد بن حذیفة بن عمرو بن خلف بن مازن بن مالک بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قیس بن عیلان بن مضر، کنیه اش ابونجیح است.

معن بن عیسی از معاویة بن صالح از ابویحیی سلیم بن عامر و ضمرة و ابوظلحه ما را

خبر دادند که ایشان شنیده‌اند از قول عمرو بن عبسه نقل می‌کرده که می‌گفته است * به حضور رسول خدا که در بازار عکاظ بود رسیدم و گفتم ای رسول خدا! در این آیین چه کسانی با تو همراهند؟ فرمود با من فقط دو مرد هستند ابوبکر و بلال! ^۱ من همان هنگام اسلام آوردم و خود را چهارمین مسلمان می‌دانم، آنگاه گفتم ای رسول خدا آیا همراه شما بمانم یا پیش قوم خود بروم. فرمود پیش قوم خود برو شاید با کسانی که آن‌جا می‌بینی برگردی و اسلام را زنده سازی! گوید سپس پیش از فتح مکه به حضور پیامبر رسیدم سلام دادم و گفتم ای رسول خدا! من عمرو بن عَبَسَةَ سلمی هستم و دوست دارم از چیزهایی که شما می‌دانی و من نمی‌دانم و برای تو زیانی ندارد و برای من سودمند است پرسم.

واقعی می‌گوید عمرو بن عبسه پس از آن‌که در مکه مسلمان شد به سرزمین قوم خود یعنی بنی سلیم برگشت و او در منطقه صَفْنَةَ و حاذه که از زمینهای بنی سلیم است ساکن بود، او پس از جنگهای بدر و خندق و حنین و صلح حدیبیه در مدینه به حضور پیامبر آمد و با آن حضرت مصاحبت داشت و از ایشان روایت شنید و نقل کرد و پس از رحلت رسول خدا به شام رفت و تا هنگام مرگ ساکن آن‌جا بود.

حارث بن هشام

بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، روز فتح مکه مسلمان شد و همراه رسول خدا در جنگ حنین حاضر شد و پیامبر از غنایم حنین صد شتر به او عنایت کرد ^۲ و او همچنان پس از مسلمان شدن در مکه ماند. پس از رحلت رسول خدا و رسیدن نامه ابوبکر به مکه که مسلمانان را به شرکت در جنگ روم فرا خوانده بود حارث بن هشام و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو همگی با هم به مدینه و پیش ابوبکر آمدند، ابوبکر در خانه‌های آنان از ایشان دیدار کرد و خوشامدگفت و از حضورشان شاد شد، آنان همراه مسلمانان برای جهاد به روم رفتند، حارث بن هشام در جنگهای فِجَل و اجنادین شرکت کرد و به سال هیجدهم و روزگار خلافت عمر در طاعون عمواس درگذشت.

۱. این سخن این عرب بادیه‌نشین با هیچ‌یک از منابع موقوع سازگار نیست که بر فرض آنکه ابوبکر از مسلمانان نخستین باشد درباره بلال چنین ادعایی شده است.

۲. حارث از مؤلفه قلوبهم است، به سیرت رسول الله، قاضی ابرقوهی، ص ۹۳۷، مراجعه شود.

عکرمه بن ابی جهل

نام ابوجهل عمرو بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم است، عکرمه روز فتح مکه مسلمان شد، پیامبر (ص) به سال حجة الوداع او را به سرپرستی صدقات و زکات هوازن گماشت، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود عکرمه در منطقه تباله والی بر قبیله هوازن بود، او به هنگام خلافت ابوبکر صدیق برای شرکت در جهاد به شام رفت و در جنگ اجنادین شهید شد و او را نسلی نیست.

سهیل بن عمرو

بن شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن جشل بن عامر بن لوی، کنیه اش ابو یزید است، او در حالی که مشرک بود همراه رسول خدا به جنگ حنین رفت و به هنگام بازگشت آن حضرت از حنین در منطقه جعیرانه مسلمان شد و پیامبر در آن هنگام صد شتر از غنائم حنین به او بخشید.

واقدی، از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش، از زیاد بن مینا، از ابوسعید بن ابی فضاله انصاری که اندکی افتخار مصاحبت پیامبر (ص) را داشته است ما را خبر داد که می گفته است: * به هنگامی که ابوبکر ما را به جهاد شام روانه کرد با سهیل بن عمرو همسفر و همنشین بودم، شنیدم که می گفت خودم از رسول خدا شنیدم می فرمود توقف هریک از شما به اندازه یک ساعت در جنگ در راه خدا برتر از اعمال همه زندگانی اوست که کنار خانواده انجام دهد، سهیل افزود من هرگز به مکه برنخواهم گشت و همچنان آماده و کمر بسته جهاد خواهم بود، او همچنان در شام ماند تا آنکه به سال هیجدهم در طاعون عمواس به روزگار حکومت عمر درگذشت.

ابوجندل

پسر سهیل بن عمرو است، او از دیرباز در مکه مسلمان شد، پدرش او را به زنجیر بست و

زندانی کرد و او را از هجرت بازداشت.

ابوجندل پس از صلح حدیبیه از مکه گریخت و خود را به ابوبصیر که در منطقه ساحلی عیص - کناره دریای سرخ - بود رساند و تا هنگام مرگ ابوبصیر همان جا بود. سپس ابوجندل و دیگر همراهان ابوبصیر به مدینه و حضور رسول خدا آمدند، ابوجندل از آن پس همواره در جنگها همراه پیامبر (ص) بود و پس از رحلت آن حضرت همراه نخستین گروه از مسلمانان برای جهاد به شام رفت و آن جا هم پیوسته در راه خدا به جنگ و جهاد پرداخت و سرانجام به سال هیجدهم و روزگار خلافت عمر در طاعون عمواس شام درگذشت، ابوجندل فرزندی باقی نگذاشت.

یزید بن ابی سفیان

بن حرب بن أمیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، مادرش زینب دختر نوفل بن حلف بن قوالة از خاندان کنانه است، یزید به روز فتح مکه اسلام آورد و همراه رسول خدا در جنگ حنین شرکت کرد و پیامبر (ص) از غنیمت‌های حنین صد شتر و چهل وقیه - زر یا سیم - به او عطا فرمود، از یزید بن ابی سفیان همواره به نیکی یاد شده است، ابوبکر هنگامی که امیران سپاه را به شام گسیل می‌داشت برای او رایتی بست و گفت هرگاه همگی با دشمن رویاروی شدید یزید فرمانده همگان خواهد بود و اگر پراکنده شدید هر کسی فرمانده یاران خود خواهد بود. ابوبکر او را پیاده بدرقه کرد و گفت من این گامهای خود را در راه خدا حساب می‌کنم، ابوبکر شروع به سفارش کردن به یزید بن ابی سفیان کرد، هنگامی که ابوبکر درگذشت یزید از سوی او والی شام بود، عمر بن خطاب هم یزید را به ولایت دمشق گماشت و همچنان والی شام بود و سرانجام به سال هیجدهم در طاعون عمواس درگذشت و او را نسلی نیست.

معاویة بن ابی سفیان

بن حرب بن أمیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، مادرش هند دختر عتبة بن ربیعة بن

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد ابوبصیر به ترجمه نه‌ایة‌الارباب نویری، ج ۲، ص ۲۱۹ به قلم این بنده مراجعه شود که به تفصیل از دلائل النبوة بی‌نتیج آورده است.

عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی و کنیه اش ابو عبدالرحمان بوده است، نسل او باقی اند، گفته می شده است که او به سال صلح حدیبیه مسلمان شده و اسلام خود را از پدرش پوشیده می داشته است.

معاویه می گوید، و چون به هنگام فتح مکه رسول خدا وارد مکه شد اسلام خود را آشکار ساختم و آن حضرت را دیدار کردم به من خوشامد گفت.

معاویه برخی از نامه های آن حضرت را می نوشته و در جنگهای حنین و طائف همراه ایشان بوده است، پیامبر (ص) از غنایم حنین صد شتر و چهل وقیه - سیم یا زر - عطا فرمود و بلال برای او وزن کرد، معاویه حدیثهایی از پیامبر روایت کرده است، عمر بن خطاب پس از مرگ یزید بن ابی سفیان معاویه را به ولایت دمشق گماشت که در اختیار برادرش یزید بود و او تا هنگام کشته شدن عمر همچنان والی دمشق بود، سپس عثمان بن عفان نخست او را بر همان ولایت دمشق گماشت و سپس حکومت بر همه شام را در اختیار او گذاشت و تا هنگام کشته شدن عثمان همانگونه بود. حکمرانی معاویه به عنوان امیر شام بیست سال طول کشید و سپس به عنوان خلافت با او بیعت شد و پس از علی بن ابی طالب علیه السلام^۱ بر خلافت او اجماع شد و بیست سال هم خلیفه بود تا آنکه در شب پنجشنبه نیمه ماه رجب سال شصتم هجری در هفتاد و هشت سالگی درگذشت.^۲

ابوهاشم بن عتبة

بن ربیعة بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی، به روز فتح مکه اسلام آورد و به شام هجرت کرد و ساکن دمشق شد و همان جا درگذشت.

عبدالله بن سعدي

نام سعدي عمرو و نام پدرش وقدان بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن

۱. در هر دو چاپ جمله علیه السلام ثبت است.

۲. بسیاری از مورخان مرگ معاویه را در شب اول رجب نوشته اند. به تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸ مراجعه فرمایید.

عامر بن لوی، روز فتح مکه مسلمانان شد و با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت و از ایشان روایت کرد، سپس به شام رفت و ساکن دمشق شد و همان جا درگذشت.

ضرار بن خطاب

بن مرداس بن کبیر بن عمرو بن حبیب بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر، او سوارکاری دلیر و شاعر بود.^۱ روز فتح مکه مسلمان شد و اسلامش پسندیده گردید و با رسول خدا (ص) افتخار مصاحبت یافت و سپس برای جهاد به شام رفت و همان جا درگذشت.

وائله بن اسقع

بن عبدالعزی بن عبد یالیل^۲ بن ناشب بن عنزة بن سعد بن لیث بن بکر از خاندان کنانه و کنیه اش ابوقرظافه و ساکن اطراف مدینه بوده است، سپس محبت اسلام در دلش افتاد و هنگامی که پیامبر (ص) آماده رفتن به جنگ تبوک می شد به حضور ایشان آمد و همراه آن حضرت به تبوک رفت، وائله از بی نوایان اهل صفة بوده و می گفته است همراه بیست تن از اصحاب پیامبر از اهل صفة بودیم که من از همه شان کوچکتر بودم، او حدیثهایی را از پیامبر شنیده و پس از رحلت ایشان به شام کوچ کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از معاویه بن صالح، از ابوزاهریه ما را خبر داد که می گفته است * وائله بن اسقع در شام به سال هشتاد و پنج در نود و هشت سالگی درگذشته است. گوید ابومغیره حمصی از اسماعیل بن عیاش از ابن خالد ما را خبر داد که می گفته است * وائله بن اسقع به سال هشتاد و سه در یکصد و پنج سالگی در محل سکونت خود که بیت المقدس بوده درگذشته است، او چون در جنگها شرکت می کرد از شهرهای دمشق و حمص هم می گذشت.

گوید عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح، از علاء بن حارث، از مکحول ما را خبر

۱. نشیبت از سروده های او در ابن حجر، الاصابة، ج ۲، ص ۲۰۹ آمده است.

۲. یالیل نام یکی از تنهای اعراب است. به کتاب اصنام کلی، ص ۱۶۲، ترجمه اسناد سیدمحمد رضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴، مراجعه شود.

داد که می‌گفته است: * من و ابوازهر پیش وائله رفتیم و گفتیم ای ابواسقع حدیثی را که از رسول خدا شنیده باشی برای ما بگو.

گوید ولید بن مسلم می‌گفت ابومصعب آزاد کرده و وابسته‌ی خاندان بنی یزید می‌گفت که: * خودم وائله را دیدم خوراک چاشت و شامگاهی خود را کنار خانه‌اش می‌خورد و مردم را به غذا خوردن فرامی‌خواند.

تمیم داری

تمیم بن اوس بن خارجه بن سود بن جذیمة بن دارع بن عدی بن دار بن هانی بن حبیب بن نماره بن لخم بن کعب. همراه برادرش نعیم بن اوس به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و رسول خدا مناطق حِجری و بیت عینون را در شام در اختیار آنان قرار داد. رسول خدا در شام هیچ تیول دیگری در اختیار کسی نگذاشت. تمیم در مصاحبت رسول خدا باقی ماند و همراه ایشان در جنگ شرکت و از ایشان روایت کرد و مدتها در مدینه بود پس از کشته شدن عثمان بن عفان به شام رفت، کنیه تمیم ابورقیه بوده است.^۱

بُسر بن ابی ارطاة

نام اصلی ابوارطاه عُمیر و پسر عُویمر بن عمران بن جلیس بن سیار بن نزار بن معیص بن عامر بن لوی است.

واقدی می‌گوید، رسول خدا (ص) رحلت فرمود و بُسر در آن هنگام خردسال بود و هیچ‌یک از محدثان مدینه نگفته‌اند که بُسر چیزی از پیامبر شنیده باشد. بُسر سپس به شام کوچ کرد. در روایت کسان دیگر غیر از واقدی چنین آمده است که بُسر محضر رسول خدا را درک و حدیثهایی را از ایشان روایت کرده است.

او از هواداران عثمان و همنشینان معاویه بوده و تا روزگار خلافت عبدالملک بن مروان زنده بوده است.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد این فرمان که بیت عینون در اختیار داری‌ها گذاشته شده به وثائق، ص ۱۰۴ مراجعه شود.
 ۲. از سرداران بسیار شنگر است که نمونه‌های خون‌ریزی‌های او مایه ننگ امویان است. سرانجام دیوانه شد و در دیوانگی مرد. برای آگاهی از منابع شرح حال این دژخیم به زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۲۳ مراجعه شود.

حبيب بن مسلمة فیهري

او پسر مالک اکبر بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شيبان بن محارب بن فہر است. احمد بن محمد بن وليد ازرقی مکی از داود بن عبدالرحمان، از ابن جریج از ابن ابی ملیکه از گفته خود حبيب بن مسلمة ما را خبر داد که می گفته است * در مدینه به حضور پیامبر (ص) رفته است. پدرش خود را به او رسانده و گفته است ای رسول خدا! این پسر دست و پای - همه چیز - من است. پیامبر (ص) به حبيب فرموده اند با پدر خود برگرد و همراه او باش که ممکن است به زودی بمیرد، گوید پدرش در همان سال مرد.

واقدی می گوید آنچه در روایت مشایخ ما آمده این است که هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت حبيب بن مسلمة دوازده ساله بوده و در هیچ جنگی همراه ایشان نبوده است، و در روایت دیگران چنین است که همراه رسول خدا گاهی در جنگ شرکت و احادیثی از ایشان حفظ و روایت کرده است.

حبيب بن مسلمة به شام کوچ کرده و همواره با معاویة بن ابی سفیان بوده و در جنگ صفین و دیگر جنگهای او همراهش بوده است. معاویة او را به جنگ با رومیان می فرستاده و او را میان ایشان فتوحات و درافتادنهایی بوده است، معاویة سپس او را به عنوان حاکم ارمنستان فرستاده است و او به سال چهل و دو درحالی که به پنجاه سالگی نرسیده بود درگذشت.

ضحاک بن قیس بن خالد اکبر

بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شيبان بن محارب بن فہر. واقدی می گوید در روایت ما چنین آمده است که به هنگام رحلت رسول خدا ضحاک بن قیس پسر بچه ای بوده که به حد بلوغ نرسیده بوده است، و در روایت کس دیگری غیر از واقدی چنین آمده است که ضحاک محضر پیامبر (ص) را درک کرده و از ایشان حدیث شنیده است.^۱

۱. از سرداران سفاک معاویة که مکرر به سرزمینهای منطقه حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یورش آورد و

عُفان بن مُسلم از حماد بن سلمه از علی بن زید از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از اینکه یزید بن معاویه مرد، ضحاک بن قیس برای قیس بن هیشم چنین نوشت.^۱

«سلام بر تو، و بعد من خود از پیامبر(ص) شنیدم می‌فرمود «همانا در آخر زمان فتنه‌هایی همچون دود پدید خواهد آمد که در آن دل آدمی همانگونه که تن او می‌میرد خواهد مرد. آدمی شب را درحالی که مؤمن است به روز می‌آورد و همان روز را درحالی که کافر شده است به شب می‌رساند. یا شبانگاه کافر است و بامداد مسلمان، گروهی آیین و بهره‌های آن جهانی خویش را به کالایی اندک از این جهان می‌فروشند» اینک یزید بن معاویه درگذشت و شما برادران و مهرورزان نسبت به ما، بر ما پیشی مگیرید تا خودمان برای خویش خلیفه‌یی برگزینیم.^۲

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: * و چون معاویه بن یزید بن معاویه درگذشت و مردم در شام گرفتار اختلاف شدند، ضحاک بن قیس مردم را به بیعت کردن با عبدالله بن زبیر فرا خواند، عبدالله بن زبیر هم منشور حکومت شام را برای او فرستاد، و چون با مروان بن حکم به حکومت بیعت شد با سپاه خود آهنگ جنگ با ضحاک کرد آنان در مرغزار راهط رویاروی شدند و جنگ کردند و ضحاک بن قیس همان جا کشته شد و این اتفاق به نیمهٔ ذی‌حجه سال شصت و چهارم بود.

قُبات بن اَشِيْم

بن عامر بن مُلَوّح بن یعمر که همان شدّاخ است و او پسر عوف بن کعب بن عامر بن لیث بن بکر بن عبدمنّاة بن کنانه است. قُبات در جنگ بدر همراه مشرکان مکه و از نام‌برداران آنان بود، بعد مسلمان شد و همراه رسول خدا در بعضی از جنگها بود. به روز جنگ یرموک

→

خونها ریخت و بر سر کاروانهای حجاج حمله برد. برای آگاهی بیشتر به شرح خطبة ۲۹ نهج‌البلاغه در شرح ابن ابی‌الحدید و الغارات ثقفی، صص ۳۲۲ و ۳۲۶ چاپ مرحوم محدث ارموی مراجعه شود.

۱. از سخنوران و دلیران و اعیان بصره و طرفدار امویان بوده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۶۲ مراجعه شود.

۲. ملاحظه می‌کنید که هرکس می‌خواست است از این گونه احادیث به سود خود استفاده کند.

فرماندهی بخش کناری سپاه ابو‌عبیده بن جراح را برعهده داشت و سپس ساکن شام شد و از او روایت شده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از محمد بن شعیب از ابو‌خالد رحبی که همان ثور بن یزید است از ابن سیف کلاعی، از عبدالرحمان بن زیاد، از قباث بن اشیم لیشی ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) فرموده است نماز دوتن که یکی از ایشان بر دیگری امامت کند نزد حق تعالی پاکیزه‌تر از نماز هشت تن است که به صورت فرادی گزارده شود و نماز چهارتن که یکی بر دیگران امامت کند نزد حق تعالی پاکیزه‌تر از صد نماز فرادی است. ابن شعیب می‌گوید از ابو‌خالد پرسیدم مقصود از کلمه تتری که در این حدیث آمده است چیست؟ گفت یعنی پراکنده - فرادی.

ابو‌امامة باهلی

نامش صدی و پسر عجلان است و از سلیمان روایت کرده است.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از میمون بن مهران از ابو‌امامه ما را خبر داد که می‌گفته است: * در جنگ صفین حاضر بودم هیچ مجروحی را نمی‌کشتند و هیچ فراری را تعقیب نمی‌کردند و جامه و سلاح هیچ کشته‌یی را بر نمی‌داشتند.^۱

فضل بن دکین، از حماد بن سلمه، از ابو‌غالب ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو‌امامه را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌کرد.

گوید از گفته ابویمان حمصی از جریر بن عثمان از حبیب بن عبید ما را خبر دادند که: * ابو‌امامه حدیث را به گونه‌یی نقل می‌کرد که گویی کسی بر او القاء و برای او بازگو می‌کند. و از گفته عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح از حسن بن جابر ما را خبر دادند که: * از ابو‌امامة باهلی درباره نوشتن و ثبت کردن علم پرسیده است، پاسخ داده است عیبی ندارد یا در آن عیبی نمی‌دانم.

ابوالولید مسلم می‌گوید، عثمان بن ابی عاتکه از سلیمان بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو‌امامه باهلی می‌گفته است این مجالس نقل حدیث از ابزارهای تبلیغ فرمان

۱. ابو‌امامه همراه ابو‌درداء برای وساطت به صفین آمده و بدون شرکت در جنگ به شام برگشته‌اند. به نصر بن مزاحم دفعه صفین، ص ۱۹۰، چاپ عبدالسلام محمد هارون مراجعه فرمایید.

خدا برای شماست و حضرت ختمی مرتبت آنچه را که برای آن مبعوث شده بود به ما ابلاغ فرموده است، شما هم بهترین چیزی را که از ما می شنوید به دیگران ابلاغ کنید، گفته اند ابوامامه به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان به سال هشتاد و شش در شصت و یک سالگی درگذشته است.

عزباض بن ساریه سُلمی

کنیه اش ابونجیح بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید * عزباض به سال هفتاد و پنج در آغاز حکومت عبدالملک بن مروان در شام درگذشت.

عمر و بن مُره جُهَنی

به روزگار پیامبر (ص) پیرمردی بوده است.

عتبة بن نُدْر سُلمی

ساکن دمشق بوده و به سال هشتاد و چهار درگذشته است.

عتبة بن عبد سُلمی

ساکن شام بوده است.

هیثم بن عدی می گوید، او به سال نود و یک یا نود و دو درگذشته است، محمد بن عمر واقدی می گوید * به سال هشتاد و هفت و در نود و چهار سالگی درگذشته است.

عبدالله بن بُسر مازنی

او پسر مازن بن منصور برادر سلیم بن منصور و کنیه‌اش ابو صفوان بوده است. محمد بن سعد می‌گوید، از ابویمان حمصی، از اسماعیل بن عیاش، از جریر بن عثمان و صفوان بن عمرو مرا خبر دادند که آن دو می‌گفته‌اند عبدالله بن بُسر را که از اصحاب پیامبر (ص) بوده است دیده‌اند که موهای سر و ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بسته است و سر برهنه بوده است.

ابویمان می‌گوید * جریر بن عثمان مرا گفت خود دیدم جامه‌های عبدالله بن بُسر برچیده و تا حدود ساق پایش بود و ردای او بالای پیراهن بود و هرگاه میان راه از کنار سنگی می‌گذشت از آن فاصله می‌گرفت.

گوید صفوان بن عمرو مرا خبر داد و گفت * بر پیشانی عبدالله بن بُسر نشان سجده دیدم.

واقدی می‌گوید * عبدالله بن بُسر به سال هشتاد و هشت به سن نود و چهار سالگی درگذشت و او آخرین کس از اصحاب رسول خداست که در شام درگذشته است.

عبدالله بن حوالة

کنیه‌اش ابو حوالة بوده است. هیشم بن عدی می‌گوید او از قبیلهٔ اُزد بوده است.

واقدی می‌گوید * از تیرهٔ معیص بن عامر بن لوی و کنیه‌اش ابو محمد و ساکن اردن بوده است و در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان به هفتاد و دو سالگی و به سال پنجاه و هشت درگذشته است.

یزید بن هارون از گفتهٔ کهمس بن حسن از عبدالله بن شقیق از مردی از قبیلهٔ عَنزَه به نام زائده یا مزیده بن حوالة ما را خبر داد که می‌گفته است * در سفری همراه رسول خدا (ص) بودیم و حدیثی را که تمام آن در مورد عثمان بود از حضرت ختمی مرتبت نقل می‌کرد.^۱

۱. ظاهراً در این سلسله سند نام خود عبدالله بن حوالة از متن عمدهٔ چاپها افتاده است و گرنه ارتباط موضوع است خواهد بود، و برای این بنده چندان روشن نیست.

کعب بن مُرّة بَهْرَی

بَهْرَی یکی از شاخه‌های سُلَیْم است. کعب در اردن سکونت داشته و او همان کسی است که از پیامبر (ص) حدیثی مانند همان حدیث عبدالله بن حواله دربارهٔ عثمان نقل می‌کند. کعب به سال پنجاه و هفت درگذشته است.

کعب بن عاصِم اشعری*

کعب بن عیاض

افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است و عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح، از عبدالرحمان بن جُبیر از پدرش، از کعب بن عیاض حدیثی را از او نقل می‌کند که می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود «برای هر امت آزمون و بلایی است و همانا آزمون و فتنه امت من مال است»^۱.

مقدم بن معدی کرب کنَدی

کنیه‌اش ابویحیی بوده و به سال هشتاد و هفت و به نود و یک سالگی و روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در شام درگذشته است.

عبدالله بن قُرْط اَزْدی ثمالی*

۱. سیوطی هم این حدیث را به شمارهٔ ۲۴۰۷ در جامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۸ آورده است و در پابریگ آن را از سنن نوذری و مستدرک حاکم نیشابوری هم از گفتهٔ همین کعب بن عیاض استخراج کرده‌اند.

حکم بن عُمیر ثمالی

از قبیلهٔ اُزد و ساکن شهر حمص بوده است.

عمار بن نصر از بقیهٔ بن ولید، از عیسی بن ابراهیم، از موسی بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است: * از حکم بن عُمیر ثمالی که از اصحاب پیامبر بود شنیدم می‌گفت رسول خدا فرموده‌اند هر دوتن و آنچه پیش از آن باشد جماعت است - یعنی در نماز گزاردن.

عبدالله بن عائذ ثمالی

با رسول خدا (ص) مصاحبت داشت و ساکن شام شد، ابویمان حمصی از صفوان بن عمرو، از ابوسفیان محمد بن زیاد الهانی نقل می‌کرد که می‌گفته است: * هنگامی که عبدالله بن عائذ ثمالی محضر شده است، خصیف بن حارث به او گفته است چه خوب است اگر بتوانی پس از مرگ به خواب ما بیایی و ما را خبر دهی که پس از مرگ چه دیدی و چه بر سرتان آمد، گوید پس از چندی او را در خواب دید و گفت آیا ما را خبر می‌دهی؟ عبدالله بن عائذ گفت سرانجام رهایی یافتیم و نزدیک بود که نجات پیدا نکنیم. آری پس از گرفتاریهایی که موها را سپید می‌کند رهایی یافتیم و پروردگار خود را بهترین پروردگار دیدیم، گناهان را می‌آمرزد و از خطاها می‌گذرد فقط از گناه احراض گذشت نمی‌کند. گوید از عبدالله بن عائذ پرسیدم احراض چیست؟ گفت کسانی که مردم با انگشتان خود به ایشان اشاره می‌کنند.^۱

ابو ثعلبه خُشینی

منسوب به قبیلهٔ خُشین است که از شاخه‌های قبیلهٔ قضاعه است، آن چنان که یاران او به ما خبر داده‌اند نامش جُرهم و نام پدرش ناش بوده است، و از گفتهٔ ابو مُسهر دمشقی ما را خبر

۱. ابن اثیر در النهایة، ح ۱، ص ۴۶۸، احراض را به معنی کسانی که شهره به گناه شده‌اند و در گناه چنان زیاده‌روی کرده‌اند که مردم آنان را به یکدیگر با انگشت نشان می‌دهند و نیز به معنی کسانی که مذهب آنان فاسد است معنی کرده است.

دادند که می گفته است * نام ابو ثعلبه جُرثومة و نام پدرش عبدالکریم بوده است. عفا بن مسلم، از وهیب، از نعمان بن راشد، از زهری، از عطاء بن یزید لثی از خود ابو ثعلبه خُشینی ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در انگشت ابو ثعلبه انگشتری زرین دیده است و با ترکیبی که در دست داشته شروع به کوبیدن بر انگشت او فرموده است. گوید رسول خدا لحظه‌یی از او روی برگرداند و ابو ثعلبه انگشتری را بیرون آورد و به گوشه‌یی پرت کرد. پیامبر (ص) نگریست و انگشتری را در دست او ندید، فرمود «چنان می بینم که تو را به درد و زحمت و غرامت انداختم».

محمد بن عمر واقدی می گوید، عبدالرحمان بن صالح از محجن بن وهیب ما را خبر داد که می گفته است * ابو ثعلبه خُشینی هنگامی به حضور پیامبر آمد که آن حضرت برای رفتن به خیبر آماده می شد، ابو ثعلبه همراه ایشان در جنگ خیبر شرکت کرد، پس از آن نمایندگان خُشین که هفت تن بودند به حضور پیامبر آمدند و در خانه ابو ثعلبه منزل کردند. محمد بن عمر واقدی می گوید * ابو ثعلبه خُشینی در شام به سال هفتاد و پنج که آغاز حکومت عبدالملک بن مروان بود درگذشت.

ابو کبشة انماری

هیشم بن عدی می گوید او همراه رسول خدا در جنگ تبوک شرکت کرده است.

عبدالرحمان بن قتادة سلمی

او با پیامبر (ص) مصاحبت و از ایشان روایت کرد و ساکن شام شد. معن بن عیسی، از معاویة بن صالح، از راشد بن سعد، از خود عبدالرحمان بن قتاده سلمی که از اصحاب رسول خداست ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر (ص) می فرمود خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید و مردم را از صلب او پدید آورد و فرمود این گروه در بهشتند و مرا مهم نیست و این گروه در دوزخند و مرا مهم نیست. مردی گفت ای رسول خدا پس برای چه و به چه منظور کار کنیم فرمود برای تغییر یا تحکیم سرنوشت.

نُعَیم بن هَبَّار عَطْفانی

نام او و نام پدرش را برای ما معن بن عیسی از معاویه بن صالح، از ابوالزاهریه، از کثیر بن مرّه همینگونه نقل کرده است، ولید بن مسلم هم همینگونه ضبط کرده است ولی دیگران نام پدرش را به صورت حمار آورده‌اند.

نُعَیم اندکی افتخار مصاحبت با پیامبر(ص) را داشته و از ایشان روایت کرده است و سپس به شام کوچیده و ساکن دمشق شده است.

عبدالرحمان بن ابی عمیرة مزنی

او از اصحاب رسول خدا بوده که در شام ساکن شده است. و هموست که درباره معاویه روایتی را که از او نقل شده روایت کرده است و آن چنین است که ولید بن مسلم می‌گفته است یکی از مشایخ حدیث دمشق! از گفته یونس بن میسرة بن جلیس ما را حدیث کرد که می‌گفته است: * از عبدالرحمان بن ابی عمیرة مزنی شنیدم که می‌گفت از پیامبر شنیدم می‌فرمود در بیت المقدس بیعت هدایت صورت خواهد گرفت.^۱

گوید ابو مؤسهر، از سعید بن عبدالعزیز از ربیعة بن یزید از عبدالرحمان بن ابی عمیرة که از اصحاب رسول خدا(ص) بود روایت می‌کرد که آن حضرت درباره معاویه دعا کرده و فرموده است خدایا او را هدایت‌کننده و هدایت‌شده قرار بده. او را هدایت و مردم را به او هدایت فرمای.^۲

۱. بر فرض صحت این حدیث و حال آنکه همان راوی اول ناشناخته است، از کجا فهمیده است که مصداق این بیعت به بیعت با معاویه برمی‌گردد!!

۲. چه خوب است که خوانندگان در همین جلد طبقات به شرح حال عاصم بن عاصم لثی مراجعه فرمایند تا ملاحظه فرمایند که حضرت ختمی مرتبت درباره معاویه و پدرش جنان خشمگین شده‌اند که حاصران به خدا پناه برده‌اند.

ابوسیاره مُتعی

هم پیمان بنی بجاله بوده است.

عثمان بن عمر، از سعید بن عبدالعزیز، از سلیمان بن موسی، از ابوسیاره مُتعی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به پیامبر گفتم مرا نخلستانی است، فرمود زکاتش را پرداز، گفتم کوهستان آن جا را مخصوص من قرار بده، و آن حضرت آن را در اختیار من گذاشت.^۱

وحشی بن حرب حبشی

او قاتل حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه است، پس از جنگ احد مسلمان شد و گاهی با رسول خدا مصاحبت داشت و از آن حضرت حدیثهایی شنیده است. او در کشتن مسیلمه کذاب هم شرکت داشته و خود می‌گفته است بهترین مردم - حمزه - و بدترین مردم - مسیلمه - را کشتم، او به شام کوچ کرد و ساکن حمص شد و اعقاب او تا امروز - قرن سوم - در حمص باقی‌اند.

ولید بن مُسلم از گفته یکی از نوادگان او که نام او هم وحشی و نام پدرش حرب بوده است چند حدیث را از گفته پدر بزرگش از حضرت ختمی مرتبت نقل کرده است.

ولید بن مُسلم می‌گوید همین نواده او از گفته پدر بزرگش وحشی مرا خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که ابوبکر برای خالد بن ولید رایت فرماندهی جنگ با از دین برگشتگان را بست به من گفت ای وحشی! همراه خالد برو و در راه خدا جنگ کن همان‌گونه که برای جلوگیری از راه خدا جنگ می‌کردی. وحشی می‌گوید همراه خالد رفتم و با بنی حنیفه رویاروی شدیم و آنان دو یا سه بار مسلمانان را عقب راندند و سپس خداوند بر مسلمانان رحمت آورد و توبه ایشان را پذیرفت و در قبال فرود آمدن شمشیرها بر سرشان ایستادگی کردند و من شراره‌های آتش را از برخورد شمشیرها دیدم و آوایی چون بانگ جرس شنیدم و چندان شمشیر زدم که دسته شمشیر در دستم به خون آغشته شد و خداوند

۱. شرح حال این مرد در اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۲۴ گویاتر آمده است و آنجا گفته شده که زبوردار است یعنی به جای نخل، نحل درست است و پس از این کلمه افزوده است که غسل به دست می‌آورم.

متعال یاری خود را فرو فرستاد و بنی حنیفه شکست خوردند و خداوند آنان را به هزیمت راند و مسیلمه را کشت. وحشی می‌گفته است ابوبکر می‌گفت از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود «خالد شمشیری از شمشیرهای خداوند است که او را بر مشرکان آخته است».

محمد بن مصعب قرقسانی از ابوبکر بن ابی مریم از راشد بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است: * نخستین کس که جامه‌های نرم - ظاهراً یعنی ابریشمی - در حمص پوشید و برای باده‌نوشی تازیانه خورد وحشی بود.

عثمان بن عثمان ثقفی

از اصحاب رسول خدا (ص) است.

از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابن ابی عوف، از عثمان بن عثمان ثقفی صحابی رسول خدا مرا خبر دادند که می‌گفته است: * آن حضرت می‌فرمود خداوند از بنده خود توبه او را یک سال پیش از مرگ او می‌پذیرد و همانا که خداوند از بنده خود توبه‌اش را یکماه پیش از مرگ او می‌پذیرد، و همانا که خداوند توبه بنده خود را به اندازه فواقی ماده شتری پیش از مرگ او می‌پذیرد، گفته شد فواقی چیست؟ فرمود فاصله میان دوبار دوشیدن ماده شتر.

مسلم بن حارث

از اصحاب پیامبر بود و سپس ساکن شام شد.

ولید بن مسلم می‌گوید، عبدالرحمان بن حسان کنانی، از حارث بن مسلم بن حارث تمیمی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) ما را به جنگی روانه فرمود، چون نزدیک دژ رسیدیم و هیاهوی مردمش را شنیدیم من اسب خود را برانگیختم و با تاخت و تاز خود را پیش ایشان رساندم و گفتم لا اله الا الله بگوئید تا در امان قرار گیرید، آنان چنان کردند. یاران ما به من گفتند ما را از غنیمتی که در دسترس ما قرار داشت محروم ساختی، چون به حضور پیامبر (ص) برگشتیم و از موضوع آگاه شد آنچه را انجام داده بودم تحسین فرمود و به من گفت به شمار هر انسانی از آن گروه که مسلمان شده‌اند برای تو چنین

و چنان پاداشی خواهد بود و سپس فرمود برای تو نامه‌یی می‌نویسم و سفارش تو را به پیشوایان مسلمانان که پس از من باشند خواهم نمود. گوید آن حضرت برای من نامه‌یی نوشت و آن را مهر فرمود. پس از رحلت رسول خدا آن نامه را پیش ابوبکر بردم مهر آن را شکست و گشود و چیزی به من داد و سپس آن را مهر کرد. و چون ابوبکر درگذشت پیش عمر بن خطاب بردم مهر آن را گشود و چیزی به من داد و آن را مهر کرد. و چون عثمان به حکومت رسید نامه را پیش او بردم مهر از آن برگرفت و آن را خواند و چیزی به من داد.^۱ گوید هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید به حارث پسر مسلم خبر داد که پیش او آید، حارث پیش او آمد عمر بن عبدالعزیز چیزی به او داد و گفت می‌توانستم بدون اینکه تو را بخواهم چیزی برای تو بفرستم، ولی می‌خواستم که خودت این سخن و گفته پدرت را از قول حضرت ختمی مرتبت برای من بگویی، و من آن را برای او نقل کردم.

مالک بن هبيرة سلمی

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی، از مالک بن هبيرة سلمی که اندکی افتخار مصاحبت با رسول خدا را داشته است ما را خبر داد که پیامبر فرموده‌اند: «هرگاه سه صف برای نمازگزاردن بر مرده‌یی برپا شود بهشت بر او واجب می‌شود».

عبدالله بن معاویه غاضری

از گفته عوف، از اسحاق بن زبریق شامی مرا خبر دادند که می‌گفته است: «عبدالله بن سالم زبیری از یحیی بن جابر از عبدالرحمان بن جبیر بن نفیر از گفته پدرش مرا خبر داد که: «عبدالله بن معاویه غاضری از قول حضرت ختمی مرتبت برای او حدیث کرده که فرموده است: «سه چیز است که هرکس آن سه را انجام دهد مرزه ایمان را چشیده است، پرستش خدای یگانه، گواهی دادن براین که خدایی جز او نیست و پرداخت زکات مال در کمال رضایت و خوش دلی».

۱. به این نامه در ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶۰، و ابن حجر، الاصابه، ذیل شماره ۲۰۷۷ اشاره شده است، ولی متن نامه نقل نشده است.

عمرو بکالی

یزید بن هارون از جُریری، از ابوتمیمه هُجَیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به شام رفتم به مردی که انگشتهایش بریده شده بود یا به روایت حماد بن سلمه دستهایش بریده بود برخوردارم که مردم گرد او فراهم آمده بودند و او برای ایشان حدیث می‌گفت، پرسیدم این کیست؟ گفتند فقیه‌تر مردی از اصحاب رسول خدا(ص) است که روی زمین باقی مانده است. این عمرو بکالی است. گفتم انگشتهایش چه شده است؟ گفتند در جنگ یرموک از دست داده است.

سنان بن عَرَفَة

از اصحاب رسول خدا(ص) است که در شام ساکن شده است و از پیامبر(ص) روایت کرده که فرموده است هرگاه زنی همراه مردان - لابد در مأموریت‌های جنگی - بمیرد یا مردی همراه زنان بمیرد آنان را غسل نمی‌دهند بلکه تیمم می‌دهند.^۱

ابوهند داری

عبدالله بن یزید که پدر عبدالرحمان قاری است از گفته حَیوَة بن شَریح، از ابو صَخْر حُمَید بن زیاد، از مکحول، ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ابوهند داری شنیدم که می‌گفت خود شنیدم که پیامبر(ص) می‌فرمود هرکس به قصد ریاکاری و به گوش دگران رساندن کاری انجام دهد به روز رستخیز با خدای همانگونه دیدار خواهد داشت. این حدیث را ابن لهیعه هم از ابو صَخْر از مکحول شنیده و روایت کرده و افزوده است که ابوهند داری برادر تمیم داری است.

۱. مکرر گفته‌ام که این گونه احادیث بدون بررسی کامل از سوی اهل نظر نمی‌تواند ملاک عمل قرار گیرد.

معاویه هُدَلِی

از ابویمان حمصی از گفته جریر بن عثمان از سلیم بن عامر، از معاویه هُدَلِی صحابی رسول خدا (ص) مرا خبر دادند که می گفته است: * منافع نماز می گزارد و خداوند او را تکذیب می کند و زکات می پردازد و خدایش تکذیب می کند و در جنگ شرکت می کند و خدایش تکذیب می کند و در جنگ کشته می شود و خدایش او را از اهل آتش قرار می دهد.

نَهِیک بن صَرِیم سَکُونِی

یحیی بن عبدالحمید حمانی، از محمد بن ابان قرشی، از یزید بن یزید بن جابر، از بُشر بن عُبَیدالله از ابوادریس خَوْلانی از نهیک بن صریم سکونی ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر فرمودند «بقیه و بازماندگان شما کنار رود اردن با دجال جنگ خواهند کرد شما بر جانب خاوری و دجالیان بر کرانه باختری خواهید بود و نمی دانم اردن کجاست».

سَفِیان بن اسید حَضْرَمِی

از گفته بقیة بن ولید، از ابوشریح حضرمی که همان صبارة بن مالک است مرا خبر دادند که از پدرش شنیده از قول عبدالرحمان بن جبیر از پدرش از سفیان بن اسید حضرمی نقل می کرد که می گفته است: * از پیامبر (ص) شنیده که می فرموده است «خیانت بزرگی است که برای برادر دینی خود حدیثی نقل کنی که او برای تو و به پاس تو آن را تصدیق کند و تو او را تکذیب کنی».

ابو بَجِیر

او هم صحابی است، ابن بقیه می گوید، سعید بن سنان، از ابوالزاهریه، از جبیر بن نفیر از ابوبجیر که از اصحاب پیامبر (ص) بوده است برای ما نقل کرد که می گفته است: * پیامبر (ص)

روزی سخت گرسنه بود، سنگی بر شکم خویش نهاد و فرمود بسا کسا که در این جهان سیر و ناز پرورده - و پوشیده با جامه های نرم و لطیف - است و به رستخیز گرسنه و برهنه خواهد بود، چه بسا کسی به پندار خویش خود را گرامی می سازد و به حقیقت نفس خویشتن را خوار می سازد، و چه بسا کسی نفس خود را خوار و زبون می سازد و به حقیقت آن را گرامی می دارد، چه بسا کسانی که از اموالی که خداوند به رسول خود ارزانی داشته است بهره مند و در آن فرو شده اند ولی در پیشگاه خداوند آنان را بهره و ارزشی نیست. همانا کردار بهشتی هر چند دشوار است ولی سود و بهره آن رو به فزونی است و همانا کردار برای آخرت راهی آمیخته با سختی و دشواری است. همانا چه بسا که شهوت یک ساعت اندوهی دراز را در پی داشته باشد.

نیای ابواسود سُلمی

از گفته بقیه بن ولید مرا خبر دادند که می گفته است * عثمان بن زُفر جُهَنی از ابواسود سُلمی از پدرش از پدر بزرگش برای من حدیث کرد که می گفته است من هفتمین هفت نفری بودم که همراه حضرت ختمی مرتبت به روز عید قربان حضور داشتیم. پیامبر ما را فرمان داد که هر یک در می نهادیم و گوسپندی به هفت درم خریدیم و گفتیم ای رسول خدا به خدا سوگند که گران خریدیم، پیامبر فرمود، همانا بهترین قربانی ها گران تر و فربه تر آن است. و سپس دستور داد که یک مرد یک دست گوسپند و یک مرد دست دیگر گوسپند و یک مرد یک پای آن و مردی دیگر پای دیگر گوسپند را گرفتند و دو مرد دیگر هر کدام یک شاخ گوسپند را در دست گرفت و مرد هفتم گلوی گوسپند را برید و همگی تکبیر گفتیم.

ثوبان بن یَمَرَد

صحابی و معروف به ذوالاصابع و از مردم یمن است. او از جمله نیروهای امدادی است که در بیت المقدس شام سکونت گزید.

ولید بن مسلم می گوید، عثمان بن عطاء، از پدرش از ابو عمران از ذوالاصابع ما را خبر داد که می گفته است * به پیامبر عرض کردم ای رسول خدا اگر به زنده ماندن پس از

رحلت شما گرفتار آمدم برای سکونت به کجایم فرمان می‌دهی؟ فرمود ساکن بیت المقدس باش شاید خداوند تو را فرزندی ارزانی دارد که آن مسجد را آباد بدارند. بامدادان و شبانگاه در آن آمدوشد کنند.

مازن بن خثیمه

از گفته‌ی اسماعیل بن عیاش از صفوان بن عمرو، از عمرو بن قیس بن ثور بن مازن بن خثیمه مرا خبر دادند که می‌گفته است * مازن بن خثیمه و هَنْبَلُ پدربزرگ زَمَلُ را معاذ بن جبل روزی که میان قبیله‌های سکون و سکاسک فرود آمده به جنگ ایشان فرستاده است و آن دو چندان جنگ کرده‌اند که مردم مسلمان شده‌اند، معاذ آنان را به حضور رسول خدا (ص) فرستاده است و آن حضرت میان قبایل سکون و سکاسک عقد برادری بسته است.

ابوحنس انصاری

او همان کسی است که پیامبر (ص) به او فرموده‌اند به فکر امیری مباش.

ابوریحانه انصاری

او هم صحابی است. از گفته‌ی ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از سعید بن مرشد ما را خبر داد که عبدالرحمان بن حوشب از ثوبان بن شهر حدیث می‌کرد که می‌گفته است * کُریب بن ابرهه همراه عبدالملک بن مروان در ناحیه دَیْرْمُرَّان روی بامی نشسته بود، سخنی از کبر و غرور به میان آمد، کُریب گفت از ابوریحانه شنیدم که می‌گفت از رسول خدا شنیدم فرمود «چیزی از کبر وارد بهشت نمی‌شود» در این میان کسی گفت ای رسول خدا من دوست می‌دارم دستگیره‌ی تازیانه بند کفشم زیبا باشد و خود را با آن می‌آرایم. پیامبر (ص) فرمودند «آن کار از کبر نیست، خداوند جمیل است و زیبایی را دوست می‌دارد، کبر این است که حق را به تمسخر گیرند و با چشم خود مردم را خوار و کوچک سازند».